

درس ۱۶

برج بابل

پیدایش ۱۰، ۱۱

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید برنامه خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه می‌توانیم باری دیگر برنامه طریق عدالت را به شما تقدیم می‌کنیم. در برنامه گذشته زندگی نبی خدا، نوح را مطالعه و بررسی کردیم. دیدیم که خدا تصمیم گرفت فرزندان آدم را به خاطر شرارتشان از روی زمین محو سازد. خدا صد سال به گناهکاران فرصت داد تا توبه کنند و در این اثنا نوح مشغول ساختن کشتی‌ای بود که در آینده پناهگاهی برای ایمانداران به کلام خدا می‌شد. با اینحال هیچکس از گناهان خود توبه نکرد و به پیغام خدا ایمان نیاورد، به جز نوح و خانواده‌اش. بنابراین، خدا که عادل و امین است در آخر همانگونه که وعده داده بود عمل کرد. او هر کسی را که از در کشتی عبور نکرد هلاک نمود و کسانی را که از آن در، عبور کردند نجات داد.

امروز به مطالعه خود از کتاب پیدایش ادامه می‌دهیم و می‌خواهیم بدانیم که پس از نوح چه واقعه‌ای رخ داد. درباره نوح گفتیم که او سه پسر داشت، سام، حام و یافث. کتاب مقدس به ما می‌گوید که تمام قبایل و مردم دنیا از این سه شخص به دنیا آمدند. سام پدر یهودیان و عربها بود. احتمالاً اکثر مردم آفریقا و چین از نسل حام هستند. و اروپاییها از نسل یافث هستند.

اگر مایل هستید در مورد منشأ امتهای دنیا بیشتر بدانید، می‌توانید بابهای یازده و دوازده کتاب اول تورات (پیدایش) را مطالعه کنید. اما در درس امروز خود تنها می‌توانیم یک موضوع درباره تاریخ نوح و پسرانش، سام، حام، یافث مطرح کنیم. و آن سام است، کسی که خدا او را برگزید تا در شجره‌نامه نجات‌دهنده‌ای که باید به این دنیا می‌آمد قرار گیرد. به همین دلیل است که کتاب مقدس به دقت داستان فرزندان سام را دنبال می‌کند. از نسل او بود که هم انبیا خدا و نیز نجات‌دهنده دنیا به دنیا آمدند.

پس تمام انسانهای دنیا از نسل سه پسر نوح هستند. من و شما و تمام مردم ایران، پاکستان، ترکیه، عراق و تمام مردم جهان و تمام کسانی که امروز زندگی می‌کنند همه از نسل نوح هستیم. پس می‌توانیم بگوییم ما وجود داریم زیرا نوح به خدا ایمان داشت و برای نجات خانواده‌اش کشتی‌ای بساخت؛ زیرا هنگامی که او خانواده‌اش را نجات می‌داد، در واقع ما را نیز از نجات می‌داد.

خدا نوح و پسرانش را برکت داد و به آنها گفت: «بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید.» (پیدایش ۱:۹) بنابراین صدها سال پس از طوفان، باری دیگر جمعیت بسیاری بر روی زمین زیست می‌کردند. و باری دیگر جهان پر شد از شرارت و گناه. دیدیم که نوح و پسرانش نیز گناهکار به این دنیا آمدند زیرا آنها از نسل آدم بودند. هنگامی که آنها وارد کشتی شدند ذات گناه‌آلود آنها که از آدم به ارث برده بودند، همراه آنها بود. و

هنگامی که از کشتی خارج شدند، با همان ذات گناه که در قلبشان بود از آن خارج شدند. طوفان تغییری در وضعیت بشر ایجاد نکرد. همانگونه فردوسی شاعر بزرگ ایران می گوید:

«درختی که تلخ است وی را سرشت گرش بر نشانی بر باغ بهشت
وراز جوی خلدش به هنگام آب به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب
سرانجام گوهر به بار آورد همان میوه تلخ به بار آورد»

طبیعت آدمی هم به همین شکل است. تمام مردم دنیا گناهکار به دنیا آمدند، زیرا آنها همه از نسل نوح هستند، و نوح خود از نسل آدم.

در کمال تأسف باید گفت صدها سال پس از طوفان اکثر فرزندان نسل نوح به خدا و اراده او اهمیتی ندادند. آنها همچون اجداد خود، شیث، خنوخ و نوح به کلام خدا ایمان نداشتند. آنها خدا را فراموش کرده بودند و او را به خاطر حیات و نعماتی که به آنها داده بود شکر نمی کردند. و حتی غالباً نمی دانستند رنگین کمائی که خدا به عنوان نشان وفاداری خود در ابرها قرار داده است به چه معنا است. ببینید کلام خدا در مورد آنها چه می گوید:

«زیرا هر چند خدا را شناختند ولی او را چون خدا تمجید و شکر نکردند بلکه در خیالات خود باطل گردیده، دل بی فهم ایشان تاریک گشت. ادعای حکمت می کردند و احمق گردیدند. ایشان حق خدا را به دروغ مبدل کردند و عبادت و خدمت نمودند مخلوق را به عوض خالق که تاابدلاباد متبارک است. آمین.» (رومیان ۲۱:۱، ۲۲، ۲۵)

در آن روزگار مردی به نام نمرود از نسل حام، پسر دوم نوح زندگی می کرد. نمرود شکارچی قهاری بود و پانصد سال پس از طوفان زندگی می کرد. نام او به معنای شورش است. نمرود بسیار باهوش بود اما خدا را نمی شناخت. او راه خدا را نادیده انگاشت و راه شیطان، راه قائن، و راه تمام مردم روزگار نوح را در پیش گرفت. نمرود شهرهای بزرگ بسیاری بنا نمود، و قصد داشت شهری بنا کند که تمام مردم دنیا در کنار یکدیگر زندگی کنند و با هم یک شوند.

بیا بیا اکنون باب یازده کتاب پیدایش را بخوانیم تا ببینیم کتاب مقدس درباره شهر بزرگی که نمرود و کسانی که قصد داشتند بنا کنند چه می گوید. کتاب مقدس می گوید:

«و تمام جهان را یک لغت و یک زبان بود. و واقع شد که از مشرق کوچ می کردند، همواری ای در زمین شنعار یافتند و در آنجا سکنی گرفتند. و به یکدیگر گفتند: "بیا بیا، خستها بسازیم و آنها را خوب بپزیم." و ایشان را آجر به جای سنگ بود، و قیر به جای گچ. و گفتند: "بیا بیا شهری برای خود بنا نهیم، و برجی را که سرش به آسمان برسد، تا نامی برای خویشان پیدا کنیم، مبادا بر روی تمام زمین پراکنده شویم."»

پس می بینیم که چگونه فرزندان آدم قصد نمودند برج بلندی بنا کنند که سرش به آسمان برسد. چرا می خواستند چنین برجی بنا کنند؟ نمرود و تمام کسانی که همراه او بودند می خواستند برای خود آوازه ای در

دنیا کسب کنند. آنها قصد داشتند مردم دنیا را در یکجا جمع کنند، تا همه قدرتمند شوند و بر روی زمین پراکنده نشوند. باینحال، آنچه که می‌خواستند انجام دهند برای خدا خوشایند نبود. خدا به فرزندان نوح گفته بود در تمام زمین پراکنده شوند. خدایی که انسان را خلق کرده بود، می‌دانست چه چیزی برای مردم دنیا بهتر است. باینحال اکثر فرزندان نوح به افکار خدا اهمیتی نمی‌دادند. آنها گمان می‌کردند از خدا بسیار باهوش‌تر هستند: «هر که خود را بلند کند، پست گردد و هر که خود را فروتن سازد سرفراز گردد.» (متی ۱۲:۲۳) و «آنچه در نظر انسان مرغوب است، نزد خدا مکروه است.» (لوقا ۱۶:۱۵).

برافراشتن نام انسان و کسب شهرت و آوازه برای خود در نظر خدا گناه است، زیرا تنها یک نام شایسته پرستش و جلال است. و آن نام، نام خداوند خدا خالق زمین و آسمان است! همانگونه که کتاب مقدس می‌گوید: «اما هر که فخر نماید، به خداوند فخر بنماید! زیرا نه آنکه خود را مدح کند مقبول افتد بلکه آن را که خداوند مدح نماید.» (۲قرن ۱۰:۱۷، ۱۸)

باینحال در زمان نمرود اکثر فرزندان آدم برای خداوند حرمتی قائل نبودند. آنها گمان می‌کردند به خدا و کلام او نیازی ندارند؛ نیازی نداشتند کسی به آنها چیزی بگوید. ویژگی آنها استقلال و طغیانگری بود. امروز نیز همین دیدگاه در دل‌های فرزندان آدم دیده می‌شود. ما این صفت را در کودکان مشاهده می‌کنیم، هنگامی که دست روی دست می‌گذارند و با لجبازی می‌گویند: «نه!» و چقدر این روحیه عصیانگری در بزرگسالان دیده می‌شود! ریشه نزاع و جنگ‌طلبی‌ای که در خانه‌ها و اقوام دنیا دیده می‌شود چیست؟ آیا این روح استقلال‌طلبی و خود خواهی نیست که با خود می‌گوید: «من می‌توانم از خودم مراقبت کنم. ستهای من بی‌نظیر هستند. مذهب خودم برای من بهتر است. فرقه‌ای که دارم حق است. قوم من برترین هستند. اقوام من باهوش‌ترین هستند. نام من از تمام نامها زیباتر است. اموال من! کارهای من! پول من! من! من! من!!! انسان چقدر خودم‌محور شده است! هر کسی نفع خود را طالب است. به خاطر همین روحیه استقلال‌طلبی است که دنیا پر از نزاع و درگیری و جنگ است. اما خدا از چنین روحیه‌ای متنفر است، زیرا تنها نام او شایسته پرستش و جلال است. به همین دلیل است که او در کلامش می‌گوید: «من یهوه هستم و اسم من همین است. و جلال خود را به کسی دیگر و ستایش خویش را به بت‌های تراشیده نخواهم داد.» (اشعیا ۴۲:۱)

باینحال کسانی که قصد کردند برجی بسازند تا به آسمانها برسند به فکر جلال دادن نام خدا نبودند. آنها می‌خواستند نام خود را برافرازند. آنها برای نام خالق خود کاری نکردند. مسلماً بسیاری از مردم آن زمان مذهبی بودند، اما کلام خدا را نادیده انگاشته بودند. آنها گمان می‌کردند به روش خود می‌توانند به آسمان برسند. به این موضوع فکر کنید! تنها پانصد سال پس از طوفان، مردم دنیا باری دیگر به دنبال راه خود رفتند و خداوندی را که به آنها حیات و زندگی بخشیده بود فراموش کردند. آنها همچون اسبی بودند که پس از اینکه صاحبش آنها را می‌شست، در گل و خاک غلط می‌زند! (نگاه کنید به ۲ پطرس ۲:۲۲) انسان چقدر نادان و شرور است که می‌خواهد مستقل از خدا و کلامش زندگی کند!

پس خدا چه کرد؟ آیا گذاشت تا انسانها مستقل از خالق خود زندگی کنند؟ آیا کسانی را که بر علیه او شورش نمودند پذیرفت؟ خیر، او چنین نکرد! به کلام خدا در این مورد گوش دهید:

«و خداوند نزول نمود تا شهر و برجی را که بنی آدم بنا می کردند، ملاحظه نماید و خداوند گفت: "همانا قوم یکی است و جمیع ایشان را یک زبان و این کار را شروع کرده اند، و الان هیچ کاری که قصد آن بکنند، از ایشان ممتنع نخواهد شد. اکنون نازل می شویم و زبان ایشان را در آنجا مشوش سازیم تا سخن یکدیگر را نفهمند." پس خداوند ایشان را از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده ساخت و از بنای شهر باز ماندند. از آن سبب آنجا را بابل نامیدند، زیرا که در آنجا خداوند لغت تمامی اهل جهان را مشوش ساخت. و خداوند ایشان را از آنجا بر تمام زمین پراکنده نمود.»

پس می بینیم که خدا برنامه های نمرود و کسانی را که شهر بزرگی برای جلال نام خود بنا می کردند، نقش بر آب کرد. تا این زمان تمام مردم دنیا به یک زبان سخن می گفتند. اما از این روز، خدا زبان آنها را مشوش ساخت به طوری که دیگر حرف یکدیگر را نمی فهمیدند. به یاد دارید که خدا به فرزندان نوح فرمان داد «زمین را پر سازند!» و در تمام دنیا پراکنده شوند. اما نمرود و پیروان او می خواستند کارها را به روش خود انجام دهند و مردم دنیا را در یک جا جمع کنند. اما خدا زبانهای آنها را منقسم ساخت و بدین شکل نقشه های آنها را نقش بر آب کرد. خدا به این شکل آنها را بر روی زمین پراکنده ساخت. بنا به همین دلیل است که در دنیا صدها ملت و هزاران زبان داریم.

مسلماً خدا با منقسم ساختن زبانهای دنیا کار کاملی انجام داد. تنها لحظه ای فکر کنید که در ایران مردم به چند زبان حرف می زنند. خدای ما چقدر بزرگ است! چه کسی می تواند در مقابل خدای قادر و توانا بایستد. «بازی بازی با دم شیر هم بازی!» انسان سعی کرد با خدا در بیفتد و ناکام ماند. آیا می دانید نام شهری که انسان قصد داشت برای جنگیدن با خدا بسازد چیست؟ بله، نامش بابل است. بابل به معنای تشویش است. دنیای مستقل از خدا و پیغام او تشویش و اغتشاش است.

این بود داستان شهر بابل و انسانهایی که سعی کردند نام خود را برافرازند. آیا ما نیز همچون مردم بابل هستیم؟ آیا دائماً خود را جلال می دهیم؟ خدا به ما می گوید این کار گناه است. شنوندگان عزیز، می خواهید نام چه کسی را برافرازید؟ نام خودتان؟ ... نام انسان، شاید نام رهبران مذهبی؟ یا تنها به دنبال این هستید که نام خداوند خدا را برافرازید؟ مایل به ستایش چه کسی هستیم؟ ستایش انسان؟ ستایش خدا؟ یک چیز مسلم است. ستایشی که از انسان است پایدار نخواهد بود، اما ستایشی که از خداست تا به ابد پایدار است. کلام خدا می گوید: «هر بشری مانند گیاه است و تمام جلال او چون گل گیاه. گیاه پژمرده شد و گلش ریخت؛ لکن کلمه خدا تا ابد الابد باقی است.» (۱ پطرس ۱: ۲۴)

به کلام خود خداوند گوش دهید:

«حکیم، از حکمت خود فخر ننماید و جبار، از تنومندی خویش مفتخر نشود و دولت مند از دولت خود افتخار نکند. بلکه هر که فخر نماید از این فخر بکند که فهم دارد و مرا می شناسد که من یهوه (خداوند) هستم،

که رحمت و انصاف و عدالت را در زمین بجا می‌آورم زیرا خداوند می‌گوید در این چیزها مسرور می‌باشم.»
(ارمیا ۲۳:۹، ۲۴)

به یاری خدا، در برنامه بعدی آنچه که از ابتدا تا کنون خواندیم بررسی خواهیم کرد.... این آیه را به خاطر بسپارید:

«زیرا نه آنکه خود را مدح کند مقبول افتد بلکه آن را که خداوند مدح نماید.» (۲ قرن ۱۰: ۱۸)

خداوند به شما برکت بدهد.